

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قصص (جله هفتم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۴/۰۹/۹۶

برای سلامتی خودتان و اینکه انشاءالله این جلسه نه تنها به عنوان زیارت مخصوص نبی اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) محسوب شود، بلکه این زیارت برای ما حاصل شود، صلواتی ختم بفرمایید.  
از آنجایی که زیارت بعد زمانی و مکانی ندارد بلکه بعد حقیقی دارد، بنابراین می شود از هرجایی و هرزمانی پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را زیارت کرد.

\*\*\*

در این جلسه انشاءالله سوره را جمع بندی خواهیم کرد.

در سوره مبارکه قصص جریان و قصه زندگی حضرت موسی (علیه السلام) از ولادت، نوجوانی، ازدواج و انقلابشان بیان شده است. اما مسائل بعد از انقلاب ایشان بیان نشده است. با این وجود در برخی سوره ها مثل شعرا و اعراف مسائل قبل و بعد از انقلاب و در سوره طه قسمت بعد از انقلاب زندگی حضرت مطرح شده است.

داستان حضرت موسی (علیه السلام) مانند داستان حضرت یوسف (علیه السلام) نیست که همه داستان در یک سوره آورده شده باشد. بسیاری از سوره ها بخشی از داستان حضرت موسی (علیه السلام) را مطرح می کنند. در سوره قصص بیشتر به اطرافیان حضرت موسی (علیه السلام) پرداخته شده است. بخصوص به نقش زن در این سوره اهتمام ویژه ای شده است به گونه ای که اگر قرار باشد انسان سوره ای را از قرآن انتخاب کند که نقش زن را به خوبی نشان دهد، آن سوره، سوره قصص است. به دلیل اینکه تقریباً تمام نقش هایی که انسان در زندگی با آن درگیر و به صورت مخفی با انسانی به نام زن مواجهه است در این سوره ذکر شده است. به صورت مستقیم کاری به وقایع نداریم با این حال از دل وقایع باید نتایج گرفته شود. البته خود سوره این نتایج را گرفته است.

برخی از این نتایج که می‌توان از سوره گرفت:

انسان ظاهرا در دنیا زندگی می‌کند و ظاهر دنیا او را فریب می‌دهد اما بسیاری از ساختارهای ادراکی و توجهی او جنس مادی ندارد. انسان درهم آمیختگی عجیبی با عالم غیب دارد با این حال ممکن است به این امر توجه نداشته باشد. از این درهم آمیختگی زندگی انسانی با عالم ماورا می‌توان به صورت مثبت و یا منفی استفاده کرد. ما به جنبه منفی قضیه کاری نداریم؛ مثلا به این صورت است که اخبار غیبی مربوط به تولد کسی را می‌دهند. به نظر می‌رسد دستگاه ادراکی همراه با انسان خارج از حدود زمانی و مکانی است و این برای انسان خیلی مهم است. مانند اینکه انسان روی زمین است اما در طبقاتی از دنیاهای دیگر نیز زندگی می‌کند. انسانی که روی زمین راه می‌رود تنها روی زمین راه نمی‌رود بلکه در عالم‌های دیگر نیز حرکت می‌کند. برای همه انسان‌ها همین گونه است و فرقی نمی‌کند. اما انسان‌ها این زندگی ظاهری را می‌بینند در حالیکه اصل زندگی این نیست. فهمیدن و دانستن این امر برای انسان در مواجهاتی که دارد خیلی مهم است. انسان یک دستگاه ادراکی و توجهی خارج از زمان و مکان دارد یعنی در یک عالم دیگر هم زندگی می‌کند. شبیه اینکه وقتی انسان می‌خواهد بقیه عوالم دیگرش روشن می‌شود. این عالم خاموش و عالم‌های دیگر روشن می‌شود. البته این به این معنی نیست که وقتی انسان بیدار است، خواب نمی‌بیند! اما وقتی می‌خوابد، خواب می‌بیند. متوجه شدید؟! یعنی می‌فهمد... در سیستم ذاکره‌اش یادش می‌آید که این را دیدم و گرنه وقتی من بیدارم، و دارم با شما حرف می‌زنم، من در لایه‌های باطنی با شما حرف می‌زنم و شما در لایه‌های باطنی حرف من را می‌شنوید. این چیزی که شما می‌بینید نسبت به این دستگاه ادراکی، اسکرین سیور است! مجاز است!

در واقع ما با عوالم دیگرمان کار می‌کنیم. اگر کسی این حرف را بفهمد، ارتباط با غیب پیدا می‌کند. ارتباط با غیب، سبک زندگی معمولی یک انسان مومن است. یعنی به طور مرتب بین عوالم رفت و برگشت می‌کند و خیلی هم عجیب و غریب نیست. وقتی از او چیزی می‌پرسند در عوالم دیگر جست‌وجو می‌کند و آن حرف را با خود پایین می‌آورد. اساسا باورهای انسان به نظام ماورایی برمی‌گردند و انسان مرتب با ماورا در ارتباط است. در صورتیکه انسان این موضوع را بداند، چند کار انجام خواهد داد؛ یک اینکه؛ عالم غیب را باور می‌کند و دوم؛ باورهای خودش را به عالم غیب متکی می‌سازد (آیات ابتدایی سوره بقره) و ایمان خودش را از عالم غیب می‌گیرد. به صورتیکه اگر از او بپرسند، به چه چیزی مومن هستی؟ می‌گوید به همان عالمی که شما نمی‌بینید و به وحی و الهام وصل است. عالمی که ذخیره ابدی دارد و قوانین در آن موجود است. این موضوع خیلی موضوع مفصلی می‌شود، زمانیکه انسان

احساس کند چیزی که با آن ارتباط پیدا می‌کند، سطحی از یک زندگی معمولی است و زندگی واقعی‌اش به عالم غیب برمی‌گردد. آن را باور دارد، با آن ارتباط برقرار می‌کند، با قوانین آن انس می‌گیرد و از قوانین آن سوال می‌کند.

به عنوان مثال، قوانین عالم غیب نظام استدلالی ندارد و به صورت حقیقت نازل می‌شوند. شبیه به آنچه مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها می‌گویند؛ به دلمان افتاد، شبیه این است. چنین انسانی برای این که خطا نرود و به منظور جلوگیری از خطا، تمهیداتی را برای خودش فراهم و آماده می‌کند، ممکن است این چیزی که به دل من افتاد، وحی الهی نباشد و القای شیطانی باشد بنابراین باید طبق یک نظامی اصلاح شود.

سوره قصص هدفش این است که انسان وصل به غیب شود و بُعد غیبی خودش را بشناسد، این امر برای انسان مواهب زیادی دارد. به عنوان مثال انسان قصد می‌کند به فلان مسافرت برود و استخاره می‌کند، بد می‌آید و به آن مسافرت نمی‌رود. به دل افتادن شبیه انجام این استخاره است. انسان در عوض اینکه استخاره باز کند به دلش رجوع می‌کند و دلش او را راهنمایی می‌کند که خوب است یا بد. مگر دل مهم است؟ بله؛ دل مهم است. بعضی انسان‌ها هر چه به آن‌ها گفته شود به قلبشان رجوع می‌کنند که قلبشان موافق است یا نیست. اما لازم است این قلب یک سری قوانینی داشته باشد که مرتکب اشتباه نشود و بدون اساس تشخیص خوب یا بد ندهد. اتفاقاً همه انسان‌ها به دلشان مراجعه می‌کنند، اما قلبی که در آن گناه و معصیت باشد، دام‌ها و بندهای شیطان هم در آن وجود دارد. قلبی توانایی درست تصمیم گرفتن را دارد که طهارت داشته باشد، آلوده به حسد نباشد و گناهان مختلف آن را قسماً نکرده باشد. بعضی‌ها حتی لباس هم که نمی‌پسندند، می‌گویند به دلم نیفتاد! در حالیکه ما فکر می‌کنیم ذائقه است اما این، به دل افتادن است. انسان‌ها همه، همین کار را می‌کنند ولی مشکل در داشتن طهارت قلبی است. اول می‌فهمد بعد استدلال می‌آورد. اول می‌گوید من این راه را می‌روم و بعد دلیلش را جستجو می‌کند. نوع انسان‌ها تقریباً این طور هستند، اول می‌فهمند و بعد استدلال می‌آورند. در واقع قلب ما در دسترس ما است. اما اگر قلب را به عنوان عالم غیب حساب نکنیم یا قلب ما از آمادگی لازم برخوردار نباشد یا با قوانین انس نداشته باشد، احتمال صحّت دریافت‌های قلبی کم می‌شود و البته هر کدام از موارد درست شود، احتمال صحّت دریافت‌های قلبی نیز زیاد می‌شود، حتی اگر خیلی دریافت خطرناکی باشد! مثل این که باید بچه‌ات را در رود نیل بیاندازی و این کار را انجام بدهی. این خطرناک‌ترین کاری است که یک مادر می‌تواند انجام بدهد.

انسان رابطه عمیق و همیشگی با غیب دارد، چه خودش بفهمد و چه نفهمد. در واقع دنیای انسان و مقدرات او تحت سیطره آن غیب قرار دارد، چه بفهمد و چه نفهمد. بنابراین اتفاقاتی که برای انسان می‌افتد، قانونمند است و شانس نیست.

قانون‌هایی برای داد و ستد انسان با غیب وجود دارد که می‌خواهیم راجع به این قوانین صحبت کنیم. آیا امکانش هست به این قوانین دست پیدا کرد؟

سوره قصص این سوال ما را پاسخ می‌دهد.

بر اساس سوره قصص می‌خواهیم راه‌های اتصال به عالم غیب (آخرت) را پیدا کنیم. آخرت اسم قرآنی عالم غیب است و کلمه خیلی عجیبی است.

دنیا بر وزن فعلی و افعال تفضیل است. اول ادنی بود و بعد مونث ادنی، دنیا شده است. حتما باید یک موصوف داشته باشد. یعنی می‌شود: حیات پایین‌تر، نازل‌تر، نزدیک‌تر.

آخرت این طور نیست، بر وزن فاعل است. مانند دنیا باید اُخری می‌شد اما شد آخرت.

چرا شد آخرت؟ به یک بعد مسلط، آخر می‌گویند. بعدی که عاقبت را رقم می‌زند، فاعل است. بعدی که تعیین کننده وضع است. یعنی شما چیزی در دستتان است اما حقیقتی فرادست آن وجود دارد که این حقیقت بالادستی وضعیت پایین دست را تعیین می‌کند. آخرت یعنی آن غیب تعیین کننده وضعیت دنیا. حالا، امروز یا فردا، زمان ندارد. انسان هر لحظه در آخرتش زندگی می‌کند. هر کس هر گناهی انجام داد، همان موقع محاسبه می‌شود و هر کس هم هر ثوابی کرد، همان موقع به حسابش ریخته می‌شود. در واقع بر اساس آن آخرت مقدرات انسان شکل دیگری می‌شود. به خاطر همین، کمترین گناهی می‌تواند منجر به تغییرات اساسی بشود. مثل اینکه کسی می‌گوید موقع معامله خانه سردرد گرفته بودم و نمی‌توانستم بندهای قرارداد را خوب بخوانم و بدون اینکه خوب بفهمم امضا کردم و بعد متوجه شدم که دیگر دیر شده بود و من خیلی ضرر کردم!

یعنی یک سردرد و یک حواس پرتی انقدر اثر دارد؟ بستگی دارد کی و کجا اتفاق بیفتد. هیچ گناهی را کوچک نشمارید، ممکن است این گناه کلا صحنه زندگیتان را تغییر بدهد.

به دل افتادن دو حالت دارد: یا با صوت یا بدون صوت. معمولاً به انسان‌ها الهام می‌شود و نه وحی. ما نوعاً با وحی ارتباط خاصی نداریم چون مرتبه روحی ما بالا نیست.

اگر کسی به عالم غیب متصل باشد، همه زندگی برایش عجیب می‌شود.

ای کاش انسان می‌فهمید که ثواب گناه نکردن وصل شدن به وحی و الهام الهی است. چنین انسانی در زندگی هر مسیری را که انتخاب کند؛ کسی به او درست و غلط بودن کار را خواهد گفت. در بهترین حالت می‌توان این‌گونه در نظر گرفت که دیده‌بانی از غیب راه را به او نشان می‌دهد. این سوال پیش می‌آید که این دیده‌بان تا کجا مسیر را به انسان نشان می‌دهد؟ تا ۲۰۰ سال بعد؟ تا ۵۰۰ سال بعد؟ تا ۱۰۰۰ سال بعد؟ خیر زمان ندارد. چیزی که زمان ندارد وقتی می‌گوییم تا کجا را در نظر می‌گیرد یعنی تا آنجایی که در نظر می‌گیرد! به عنوان مثال وقتی به دل انسان می‌افتد که ازدواج کند و این ازدواجش به نسل است، همهی نسل را با هم می‌بیند، در واقع یک امتداد می‌بیند. این زنجیره تا کجا ادامه دارد؟ تا هر کجا که برود. یعنی آنقدر دید دارد؟ بله، چون غیب است و غیب محصور در زمان نیست. ما چون گرفتار زمان شده‌ایم وقتی بوسیله علم از حالت و وضعیت صحبت می‌کنند، فکر می‌کنیم زمان‌دار است در صورتیکه در علم غیب زمان دخالت ندارد و حقیقت است.

در مورد اینکه ما در دنیا هستیم و دنیا زمان و مکان دارد، شکی نیست و در اینکه آخرت بر دنیا مهیمن است نیز شکی نیست. ابتدا آخرت فرد رقم می‌خورد اما هبوط او به دنیا وقتی نوزاد است، اتفاق می‌افتد. تصور کنید، وقتی فردی متولد شد، وارد دنیا می‌شود در صورتی که آخرت مهیمن است یعنی ابتدا آخرت بوده و بعد هبوط اتفاق افتاده است و با حوادث دنیا مرتبط می‌شود. درست مانند اینکه آخرت یک نقشه است و در واقع به هر کدام از نقاط موجود در نقشه دست بزند، مسیری برایش تعیین شده است. پس بسته به اینکه در دنیا کدام مسیر را انتخاب کند، طبق همان انتقال صورت می‌گیرد!

زمان ویژگی دنیا است و نه آخرت. اینکه هر لحظه انسان با چیزی مواجهه دارد، خاصیت دنیا است. مثلاً من باید این مداد را به کسی بدهم، وقتی آن را به کسی دادم، خودم را در وضعیتی قرار می‌دهم که در نقشه آخرت، حقیقتی برایم دریافت شود. اگر این کار درست انجام شده باشد، این حقیقت من را به سمتی خواهد کشاند و اگر اشتباه باشد، همان حقیقت من را به سمت دیگری می‌کشاند که گمراهی‌ام بیشتر شود. مثل اینکه انسان نقشه مهیمنی روی خودش دارد، کافی است در دنیا کاری انجام دهد، برایش در نقشه آخرت مسیر طراحی می‌شود و به همین صورت

مسیرهای بعدی و بعدی مشخص خواهد شد. کاری که در دنیا انجام می‌دهیم مانند کلیدی می‌ماند که لامپی را روشن و لامپی را خاموش می‌کند.

**یکی از حصّار:** این مطلبی که شما می‌فرمایید شبیه نرم‌افزارهای مسیریاب است که ما نقطه شروع و پایان را تعیین می‌کنیم و مسیر ترسیم می‌شود و اگر ما مسیر را اشتباه برویم، مسیر جدید به ما می‌دهد.

**استاد:** بله شبیه این نرم‌افزار است. شما فرض را بر این گرفته‌اید که یک نقشه بالادستی وجود دارد و اینجا هر کاری انجام بدهید، نقشه بالادست نشان می‌دهد که چه کاری انجام داده‌اید و مسیر بعدی شما به چه شکل خواهد بود.

البته این مثال برای موقعی است که در مقصد خطا نکنیم و یا بعد از خطاها توبه کنیم و مقصد درست را انتخاب کنیم. همه دوستانی که اینجا نشسته‌اند اگر خدمت امام صادق (علیه السلام) برسند ممکن است بگویند: آقا جان ما خیلی تمایل داریم که حج نصیب‌مان بشود آیا کاری هست که انجام دهیم تا حج نصیب ما بشود؟

حج رفتن در واقع کاری است که در دنیا محقق می‌شود. اما وقتی حساب و کتاب دنیایی می‌کنیم، می‌بینم نیاز به پول زیادی دارد و سال‌های بعد می‌توانیم حج برویم. اما به امام صادق (علیه السلام) که می‌گویم می‌خواهیم حج برویم، چه کار کنیم، ایشان می‌فرمایند: «هزار ذکر لا حول و لا قوه الا بالله بخوانید تا حج نصیبتان شود.» این کاری که می‌کنید آخرت است. جریان بالادستی و فرادنیایی است که شما را به سوی حج پیش می‌برد اما محقق شدن این امر مستلزم وجود فردی مانند امام صادق (علیه السلام) است که علمش بر اساس قواعد غیبی و آخرت باشد و به فرد هم علم و احاطه داشته باشد، تا راهنمایی کند که با گفتن هزار ذکر «لا حول و لا قوه الا بالله» حج نصیب انسان می‌شود. البته نسخه‌های اهل بیت (علیهم السلام) متفاوت است. شاید به کسی بگویند «یک سال هر روز صبح سوره نبا را بخوان تا خداوند حج نصیب کند.» بعضی نسخه‌ها هم برای همه افراد کارآمد است، قاعده دارد. بعضی اوقات نقطه را انسان تعیین می‌کند و عمل را انجام می‌دهد تا به آن نقطه برسد اما یک گناه انجام می‌دهد و از آن مقصد یکدفعه دور می‌شود، سپس توبه می‌کند و یک راه دیگری پیش پایش گذاشته می‌شود تا به مقصد نزدیک شود. حالت‌های مختلفی از مقصد و مقصدیابی پیدا می‌کند. آنچه اهمیت دارد این است که کارهایی که انجام می‌دهیم طبق یک سری ضوابط و قوانین در عالم جاری می‌شود و این گونه نیست که بی اساس هر اتفاقی بیفتد. بدون علت و بی اساس هیچ اتفاقی نمی‌افتد حتماً باید در مسیر شدن قرار داشته باشیم. آیا انسان می‌تواند کاری کند که هر اتفاقی برایش می‌افتد خیر باشد؟ بله. گفته می‌شود اگر مومن باشی، این اتفاق می‌افتد. کافی است مومن باشی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## طسم (۱)

احتمالا بحثی که گفته شد برایتان جذاب باشد اما ممکن است ابهامات زیادی برایتان بوجود آمده باشد. ممکن است برایتان جذاب باشد که به عالم غیب دست پیدا کنید و همیشه یک استخاره درونی در قلبتان نصب کرده باشند. مثل این است که برای هرکاری، قرآن را برایتان باز کنند و خوب یا بد آن کار برایتان مشخص شود و شما طبق آن استخاره عمل کنید. توصیه می‌کنم هرکس سوالاتی از این دست برایش پیش آمد سوره قصص را آنقدر بخواند تا ابهاماتش برطرف شود. می‌گویند برخی از ذکرها را چقدر بگوییم؟ باید آنقدر بگویید تا وقتی که مشکلاتان حل شود. یکی از کاربردهای سوره قصص این است که انسان را به غیب متصل می‌کند. انسانی که فکر می‌کند وحی مخصوص انبیاست و برای او موضوعیت ندارد، انسانی که فکر می‌کند با مشکلاتش تنهاست و کسی پشت و پناهِش نیست، سوره قصص برای او مسیری از ملکوت را باز می‌کند و همانند یک معلم راهنمایی‌های خوبی برای او خواهد داشت.

شما با داشتن سوره قصص یک معلم اختصاصی برای خودتان استخدام می‌کنید. یک معلم واقفِ عاقبتِ نگرِ عالم که نهایت و عاقبت را می‌فهمد و می‌داند چه خیر است و می‌گوید فلان کار را بکن. سوره قصص قدرت زیادی دارد.

## تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

یکی از خصوصیات سوره قصص این است که جریان ایمان را به صورت ثابت و پیوسته در فرد جاری می‌کند و از حالت ایمان غیر مستمر که قطع و وصل می‌شود و یک روز هست و یک روز نیست، جلوگیری می‌کند. ذکر پیوسته به انسان می‌دهد و مانند آب روان، پاک و زلال می‌کند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳)

پس از آنکه مجتمع‌های پیشین به هلاکت رسیدند ما حضرت موسی (علیه السلام) را با کتابی برانگیختیم که بوسیله آن بصیرت، هدایت و رحمت را برای انسان‌ها جاری و فعال کند، تا چه اتفاقی بیفتد؟ «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»، تا تذکر پیدا کنند.

تذکر پیدا کنند به چه معناست؟ یعنی بتوانند یک ذکر دائمی پیدا کنند و یاد خدا را بپذیرند. منظور از غیب، یاد خدا است. اسمش را توجه نفس، هوشیاری و رابطه با غیب گذاشته‌ایم، همان مسیری که در آن پیام‌های الهی رد و بدل می‌شوند. مثل اینکه وقتی انسان با فرد بزرگی ارتباط پیدا می‌کند این ارتباط، محل پیام‌ها، تعاملات و پیام‌رسانی‌ها می‌شود. فقط کافی است اتصال برقرار باشد که در اثر وصل شدن، فرد ارتباط مورد نظر را پیدا می‌کند. در واقع ذکر به معنی وصل شدن است که در آن پیام‌های مختلف انتقال پیدا می‌کند.

کتاب چه موقع به حضرت موسی (علیه السلام) عطا شد؟ در کوه طور و در یک میقات عطا شد که آیاتش قبلاً بیان شد. انبیاء (علیهم السلام) میقاتی دارند که طی آن به ایشان وحی نازل می‌شود. خصوصیت انبیاء الهی این است که جاری کننده وحی هستند. ایشان وحی را تنها برای خودشان نگه نمی‌دارند بلکه به همه می‌رسانند.

فیض میقات نصیب حضرت موسی (علیه السلام) شد و وحی به ایشان نازل گردید. بعد ایشان وحی را به کتاب تبدیل کرد و آن را به بنی اسرائیل رساند. درست مانند اینکه میقات برای همه جاری شده باشد، میقات را همگانی کرد. از آن به بعد هر کسی با کتاب ارتباط برقرار کند گویی با میقات حضرت موسی (علیه السلام) ارتباط برقرار کرده است. به همین دلیل این آیه خیلی عجیب است. حضرت موسی (علیه السلام) به میقات می‌رود، میقات تبدیل به کتاب می‌شود و کتاب برای مردم میقات می‌شود. اگر کسی بخواهد به وحی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دسترسی داشته باشد و به میقات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) راه پیدا کند، باید قرآن بخواند زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستاورد میقات خود را به یک کتاب تبدیل کرد و به دست مردم رساند. البته شاید بگویید ای کاش این کار را نمی‌کرد تا مردم قدر این کتاب را می‌دانستند!! وقتی کسی کتابی را با سختی به دست بیاورد و بعد به راحتی در اختیار مردم بگذارد، مردم قدرش را نمی‌دانند.



وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)

کارکرد کتاب این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را در آن جایگاه احضار می کند. کتاب قرآن کارش بازگو کردن نیست. کارکردش این است که همان صحنه را برای فرد باز آفرینی می کند. حکایت نمی کند، قصه می کند. یعنی کاری می کند که انسان ببیند و اثرش را کشف کند و بر اساس اثرش راه برود.

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵)

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶)

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَتَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

پیامبر تو آن جا نبودی اما آثار آن را به گونه ای برای تو گفتیم که بروی و مردم را انذار بدهی تا همان اتفاقی که برای آن هایی که آنجا بودند افتاد، برای بقیه مردم نیز اتفاق بیفتد. در اصل، رسول به همین معناست. رسول یعنی کسی که چیزی را دریافت می کند و انتقال می دهد تا به دست نفر آخر نیز برسد. با این شرط که در این دست به دست کردن هم چیزی از دست نمی رود. اگر کسی هوشیار باشد و آرزو کند که در کوه طور می بود، می گویم می شود به کوه طور برود و آن جا باشد. می پرسد آیا می شود همان خاصیت ها را به من نیز بدهند؟ بله، می شود. چون به کتاب تبدیل شده است و قابل انتقال است. این خیلی عجیب است. اگر این حرف درست باشد یعنی همه مقامات انبیاء الهی به وسیله قرآن البته به شرط طهارت، قابل احصاء و قابل دستیابی است. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۱</sup>

قُلْ فَاتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹)

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٍ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰)

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

طبق این آیات تنها چیزی که در ساختار انسان اختلال ایجاد می کند، هوای نفس است. هوای نفس مانع از دستیابی به وحی است. علت قطع ارتباط انسان از غیب، تبعیت از هوای نفس است.

<sup>۱</sup> سوره واقعه، آیه ۷۹

تبعیت از هوای نفس چه عواقبی برای انسان دارد؟ انسان را دچار ظلم می‌کند، یعنی او را تیره می‌کند و نورانیت و قدرت گیرندگی را از انسان می‌گیرد.

بدترین اتفاقی که ممکن است در دنیا برای انسان بیفتد چیست؟ ظلمت

بدترین صفتی که به یک انسان نسبت داده می‌شود چیست؟ ظالم

«ظلم» از ظلمت و تاریکی است و «ظالم» کسی است که رابطه‌اش را با غیب قطع و حذف می‌کند. چه می‌شود که این حالت برای انسان بوجود می‌آید؟ بواسطه هوا این حالت رخ می‌دهد. هوا یعنی انجام کاری که مبتنی بر قانون-های کتاب نباشد. کتاب به این منظور آمده‌است که وحی را در دسترس قرار دهد.

این دور باطلی که انسان در آن گیر می‌افتد، بوسیله کتاب شکسته می‌شود. کتاب برای انسان آمده‌است تا بوسیله آن پاک و وصل شود. مگر نمی‌گویی من ظاهر نیستم؟! پس از این به بعد نباید از هوای نفس تبعیت کنی و در عوض تابع قوانین کتاب باشی تا این‌گونه ظلم از او برداشته شود. در این صورت دیگر ظالم نخواهی بود و قوه ذکر فعال می‌شود. «یتذکر» می‌شود و قوه گیرندگی‌اش روشن می‌گردد. پس هر کاری که بخواهد انجام بدهد، صحیحش را به او خواهند گفت.

یعنی عصمت مختص انبیاء نیست؟ خیر، قاعده دارد و هر کس قاعده را اجرا کند به عصمت می‌رسد.

آیا منظور در هر کاری است؟ بله. یعنی عصمت اتفاق می‌افتد؟ بله

اگر به عصمت دست پیدا نکنیم، بازنده هستیم. جلوه بسیار بدی دارد که مرتب اشتباه کنیم و مرتب عذرخواهی کنیم. هر روز اشتباه و هر روز عذرخواهی، امر بسیار ناپسندی است.

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

آیه ۵۱، آیه عصمت قرآن است. اگر کسی بخواهد موضوع عصمت را در قرآن کار کند آیه‌اش، آیه ۵۱ سوره قصص خواهد بود. چون عصمت به نام خود عصمت در قرآن نیامده‌است.

در این آیه اشاره می‌کند به اینکه وضعیت انسان را به گونه‌ای قرار داده‌ایم که پیوسته قول را به او رسانده‌ایم و هیچ وقت او را از حقایق مستغنی نکردیم. «وَصَلَّنا لَهُمُ الْقَوْلَ».

راه چیست؟ راه اینکه از «وَصَلَّنا لَهُمُ الْقَوْلَ» استفاده کنیم چیست؟ این‌ها آیات عصمت می‌شوند، اگر کسی خواست به یمن حرکت انبیاء و نزولشان در این عالم به عصمت برسد. آیاتش این آیات است: «ولقد...»

وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳)

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴)

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶)

این آیات را می‌توان به دو صورت خواند، حالت اول، مخاطب این آیات را اهل کتاب بدانیم، افرادی که دارای کتاب بودند و مرتب با کتابشان انس داشته‌اند و این افراد الگو و نمونه بشوند.

ما ممکن است هیچ وقت فکر نکنیم کسانی که تابع دین حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) بودند می‌توانند الگو باشند. دلیل این امر هم این است که ما تابعین ایشان را بعنوان یهودی و نصرانی می‌شناسیم، در حالیکه آن‌ها که مومن بودند، در واقع مسلمان بودند. یهودی و نصرانی نام‌هایی بود که منحرفین استخراج کردند. پس اگر گفتیم تابع حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) به معنی افراد مسلمان است.

آیه ۵۳ نیز به همین گفته اشاره دارد: «إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ»

مسلم به چه کسی می‌گوید؟ به کسی می‌گوید که تابع دین حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) باشد. بنابراین دین فقط اسلام است و یهودی و نصرانی نام‌های تحریف شده هستند. حتی در اسم دین هم تحریف کرده‌اند. با این وجود ممکن است در حال حاضر کسانی هم باشند که تابع دین حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) هستند، یهودی و نصرانی نیستند و کتاب هم دارند. البته در این دوران باید تعدادشان

خیلی کم باشد و یا به ندرت پیدا شوند. بودنشان هم ممکن است به دلایل خاص باشد و گرنه به صورت معمول باید بعد از رسیدن به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمان و تابع ایشان می شدند. اما به دلایلی ممکن است هنوز وجود داشته باشند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

ایمان به کتاب، یعنی به آن کتابی که در دستشان بود اعتماد داشتند، به آن رجوع می کردند و در زندگیشان آن را به کار می بردند.

وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳)

حالا وقتی قرآن برایشان خوانده می شود، ایمان می آورند زیرا کتاب قرآن را منطبق با کتاب خودشان می یابند و دوگانگی بین کتاب ها پیدا نمی کنند.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا...

به این دلیل هم که از قبل ایمان آورده بودند و هم اکنون ایمان می آورند، به آن ها دو مرتبه اجر می دهیم، چرا که وقتی قبلا ایمان آورده بودند یک سری محرومیت ها برایشان ایجاد شد و الان هم که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می آورند یک سری محرومیت های جدید برایشان بوجود می آید. در هر دو حالت «بِمَا صَبَرُوا» اجرشان دو برابر داده می شود. هم موقعی که کتاب حقیقی شان را داشتند و کسانی که کتاب را تحریف کرده بودند، آن ها را اذیت می کردند و هم الان که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می آورند و مورد آزار و اذیت قرار می گیرند. قرآن این افراد را به عنوان الگو معرفی می کند.

...وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ...

خصوصیت این افراد این بود که خیلی جریان سازی می کردند و کارهای زیبایی انجام می دادند و بدی هایشان را با زیبایی های باوری، رفتاری و اخلاقی برطرف می کردند.

...وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۵۴)

از دیگر ویژگی این افراد این بود که هیچ‌گاه به خاطر اوضاع بد جامعه از انفاق سرباز نزدند و به بهانه اوضاع نامناسب جامعه را رها نکردند که به خارج بروند!

خصوصیت بعدی آن‌ها

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ...

زمانی که حرف بیهوده می‌شنیدند از آن اعراض می‌کردند.

...وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

این آیه شبیه آیات سوره فرقان می‌شود. یعنی «عبادالرحمان» هستند. این آیه ما را به سوره فرقان متصل می‌کند.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶)

ای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تو کسی را که دوست داری، هدایت نمی‌کنی بلکه خدا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند. یعنی هدایت قانونمند است. بحث سر این است که هدایت طبق میل کسی نیست. بنابراین اگر کسی بگوید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) من را دوست ندارد، این آیه می‌فرماید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست دارد اما «انک لا تهدي من احببت»!

این آیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تمجید می‌کند. می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه انسان‌ها را دوست داشته باشد اما همه انسان‌ها هدایت نشوند. چرا؟ چون هدایت قانون و ضابطه دارد.

البته خیلی سخت است. مثلاً انسان می‌گوید که حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌روم، یعنی امکان دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دعای من را مستجاب نکند؟ بله، انسان باید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را واسطه کند تا دعایش مستجاب شود. البته این استجابت نیازمند اذن خدا است. اذن را کس دیگری می‌دهد؛ یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق ضابطه عمل می‌کند و به این معنا نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انسان را دوست ندارد.

وَقَالُوا إِن نَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ تَتَخَطَّفُ مِنَّا أَرْضُنَا...

اگر بحث ابتدایی در خاطرتان باشد گفتیم انسانی که دچار ظاهرگرایی می‌شود، افرادی را که متصل به وحی باشند را نمی‌تواند خیلی درک کند. نظرش این است که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دینی آورده است که منجر به درگیری ما با اهل کتاب و دیگر افراد می‌شود و مسلماً وقتی از دین او تبعیت کنیم، برایمان مشکل ایجاد می‌شود. «تَتَخَطَّفُ مِنَّا أَرْضُنَا...» زندگی مان بهم می‌ریزد... آنقدر که ما را از سرزمین مان می‌ربایند. این افراد نگرانی و استرسی در بالاترین حد را دارند. «تَتَخَطَّفُ» به این معنی است که بلاهایی می‌آیند که حمله می‌کنند و ما را می‌ربایند.

...أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِن لَدُنَّا...

بندگان که این حرف را می‌زنند قبلش اصحاب فیل را دیده‌اند. آیا یادتان رفته است؟

...وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷)

یعنی به علم‌شان رجوع نمی‌کنند و علم‌شان را مبنای تصمیم قرار نمی‌دهد.

در این بخش چگونگی پدیدار شدن هوای نفس در انسان را بیان می‌کند. چه اتفاقی می‌افتد که یک دفعه هوای نفس در انسان بوجود می‌آید. نگرانی‌های دنیا انسان را به هوای نفس می‌کشاند. به عنوان مثال زمانی که هنوز مشکلی برای فرد پیش نیامده است می‌رود و وام ربایی می‌گیرد و در واقع قبل از اینکه به ذلت کشیده شود، خودش را ذلیل می‌کند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمَّا نُسُكْنَا مِن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا...

این آیات درمان هوای نفس است و به عبارتی هواگش است. چقدر این افراد سرخوش بودند. مسکن‌هایشان را اگر نگاه کنی، آیا کسی در آنجا وجود دارد؟ صدای آهنگ و رقص و پایکوبی شان هست؟

...وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸)

هر کسی هر چیزی در دنیا بدست آورد، در نهایت باید به ما واگذار کند و چیزی را با خودش نمی‌برد. حتی کفنش را هم نمی‌تواند با خودش ببرد چون می‌پوسد.

نگرانی‌های دنیا انسان را می‌ترساند. اینکه انسان باید حتما در فلان شرایط زندگی کند و اگر در این شرایط نباشد غُر می‌زند، احکام الهی را نقض می‌کند، از اخلاق الهی خارج می‌شود! حب دنیا دلیل آمدن هوا در انسان است. در ادامه سوره هم که داستان قارون را بیان می‌کند بتدریج جلوه‌های مختلف دنیا را ذکر می‌کند مانند، «بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا...» یعنی رسیدن به یک زندگی سرخوش بی دغدغه ... و البته این زندگی شدنی نیست. «فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا»

آن‌ها مردند و تمام شد! این هم خانه‌هایشان. بعضی از خانه‌هایشان ماند و بقیه هم خراب شدند. این تعبیر استعاره‌ای و کنایه‌ای است. سُکُنَى یعنی برای آرامش. حالت استعاره است که می‌گوید انتهای خوش گذرانی هلاکت و خالی از سکنه شدن است.

آیات، سلسله وار مواردی که در انسان هوا ایجاد می‌کند را، مطرح می‌کند. این آیات خیلی عجیب هستند.

وَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰)

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدْلًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱)

آیه ۶۰ بحث فعال شدن تعقل را مطرح می‌کند و بقیه آیات نیز تفکر و تعقل را فعال می‌کند تا ذکر فعال شود.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدْلًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱)

وعده خداوند قطعی است، از نقد دنیا بسیار نقدتر و بالاتر است و قابل مقایسه با دنیا نیست.

دقیقا برخلاف این حرفی است که در عرف گفته می‌شود. وعده خدا قطعی است، وعده‌اش اجر است. وعده‌اش از متاع دنیا بیشتر است. چه برسد به خودش!

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدْلًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ...

یعنی وعده را ملاقات می‌کند.

... كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲)

به نظر می‌رسد این شرکایی که مطرح می‌کند، همان اسبابی است که انسان فکر می‌کند بوسیله آن‌ها خوشی‌های عالم فراهم می‌شود. بنابراین شرک الزاماً بت نیستند.

از این جا به بعد یک بخش آیات توحیدی بیان می‌شود و سپس در مورد قارون، دار آخرت و همچنین بحث دنیا آورده شده است.

فکر می‌کنم اگر دوستان این آیات را با مضامین ترجمه‌ها تا انتها گوش بدهند و چگونگی سیرش را ببینیم، پیوستگی آیات فهم می‌شود.

در ابتدا موضوع میقات را بیان کردیم که حضرت موسی (علیه السلام) میقات را تبدیل به کتاب کرد و کتاب را در دسترس انسان‌ها قرار داد. انسان‌ها باید از کتاب استفاده کنند تا به خدا وصل بشوند. وقتی قرار شد به خدا وصل شوند و موضوعی به نام نگرانی‌ها، اضطراب‌ها و استرس‌های دنیا بر سر راهشان ایجاد شد، این نگرانی‌های دنیا هوای نفس را در انسان بوجود آورد. این افراد اولین کاری که انجام دادند این بود که کتاب را کنار گذاشتند. کتاب را که کنار گذاشتند در واقع میقات حضرت موسی (علیه السلام) را کنار گذاشتند، یعنی ملاقات با خدا را کنار گذاشتند و با دنیا ملاقات کردند. گرفتار شرک شدند. وقتی که کتاب خدا را کنار بگذاریم، دچار شرک می‌شویم چون ناگزیریم از آن تبعیت کنیم. وقتی از کتاب خدا تبعیت نکنیم از دیگران تبعیت می‌کنیم که این کار گرفتن شرک است. پس وقتی از انسان‌ها کتاب خدا را بگیریم، گرفتار شرک می‌شوند.

لعنت بر هر چه دنیا طلب دنیا پرست که آبروی انسان را برده است. آیات آخر می‌گوید افّ لکم... لعنت الله علیهم اجمعین.

چون این افراد، یک آدم واصل به غیب را به یک آدم وصل شده به شرک فروختند. افّ بر شما و افّ بر اهل دنیا.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳)

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵)

این آیات، آیات بسیار عجیبی است. یعنی اگر در دنیا نظام فکری کسی درست نشود حتی در روز قیامت هم نظام فکری اش درست نخواهد شد.



حتی در روز قیامت هم به اسباب و شرکا امید دارند و هنوز اتصالشان به دنیا قطع نشده با وجود اینکه دیگر در دنیا نیستند. پس اگر کسی در دنیا اتصالش را قطع نکند در آخرت هم باشد اتصالش با دنیا برقرار است. تفاوتش این است که در آخرت دیگر دنیا وجود ندارد؛ «وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ»

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵)

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶)

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷)

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸)

خیلی مهم است انسانی که به سمت ایمان پیش می‌رود، توبه می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد در ذهنش نباشد که حقی برای او ایجاد شده که حتما باید خدا او را از مفلحین قرار بدهد. نباید در ذهنش باشد چون، «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ»

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۶۹)

هر کس که از محبت دنیا رنج می‌برد و دنبال نسخه درمانی است، این آیات توحیدی برایش راهگشاست هر هفته و هر روز چند بار این آیات توحیدی را بخواند. این آیات حب دنیا را از بین می‌برد.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

... قاعده این است که وقتی آیات توحیدی در جایی قرار می‌گیرند که قبل و بعدشان یک سری عوارض و آسیب‌ها را مطرح می‌کند، این آیات توحیدی به عنوان ذکر درمان‌کننده آن آسیب‌ها و عوارض تلقی می‌شوند. البته اگر روایات را هم استخراج کنید، در روایات هم نوعا به این آیات اشاره شده است.

این آیات، آیات خارج‌کننده حب دنیا از قلب است.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (۷۱)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲)

این آیات نشان می‌دهد که یکی از عوامل ایجاد کننده هواهای نفسانی، اختلال در شب و روز انسان‌ها است. اختلال در شب و روز یکی از عوامل تبعیت از هوای نفس است.

به این موضوع فکر کنید که اختلال در شب و روز چگونه اختلال در مسیر محبت‌های دنیایی ایجاد می‌کند. چه اتفاقی می‌افتد که انسان شب و روزش عوض می‌شود. مثلاً شب باید سکونت و آرامش باشد اما نیست و روز باید بصیرت و کار باشد اما نیست. این تولید کننده شهوات می‌شود. یعنی چه و چگونه؟ باید در مورد آن فکر کنیم، چون آیات به یک نظام تکوینی و علی اشاره می‌کند. انسان در این دنیا که هست، با شب و روز ارتباط دارد.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴)

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

خدا از هر امتی شهیدی بیرون می‌کشد. شهید کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را دیده و طبق حرف‌های ایشان عمل کرده است و داخل امت هم است. شهید یعنی رسوا کننده دیگران؛ یعنی اگر این حرف به شما نرسیده بود پس چطور این انسان عمل کرد و به اینجا رسید؟!

شهید یعنی شاگرد زرننگ کلاس که وقتی همه به معلم می‌گویند این درس را یاد نداده‌اید، معلم می‌گوید گواه دارم که درس دادم، این شاگرد خوب کلاس، درس را خوانده و این هم دفترش که در آن یادداشت کرده است... او شهید است: «فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶)

بقیه آیات باشد برای جلسه آینده.

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند که وقتی سوره‌های قرآن را می‌خوانید، تلاش و همت‌تان این نباشد که سوره را به آخر برسانید.

آیات را که پیش برویم می‌رسیم به آیه ۸۸ که از آیات غرر کل قرآن محسوب می‌شود.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

یک آیه که ۵ جمله کنار هم دارد، که هر کدام تفصیل دیگری است.

ان شاء الله خداوند توفیق بدهد به برکت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، که این نشست ما به عنوان زیارت در صحیفه اعمال مان ثبت شود.

دعا کنیم که حبّ دنیا جای خودش را به ذکر بدهد، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات